

حماسه فردوسی؛ تحریک حسّ سلحشوری و تحکیم توان نظامیگری

قسمت چهارم: تأثیر زبان پهلوانی شاهنامه در تعالی روح دلاوری و رزم‌آوری

دکتر احمد فاضل^۱

چکیده:

فردوسی، شاعر با قریحه و قدرتمندی است که هیچ شاعر دیگری بعد از او در توانایی حماسه سرایی به گرد او هم نرسیده است. آهنگ شورآفرین پهلوانی، عظمت بیان حماسی، تسلط و آگاهی کامل نسبت به انتخاب واژگان و کاربرد حروف و اصوات، خصیصه‌های موسیقایی، تصویرگری‌های محرک و قهرمانانه، توصیف‌های پرهیجان و پهلوانانه، تأثیر حیرت‌انگیز ناشی از شکوه بیان و نظایر این‌ها، همه و همه، این شاعر بزرگ را در ادبیات ایران منحصر به فرد ساخته است.

عظمت نبوغ و زبان فردوسی در قیاس با شعرای بزرگ دیگر، بهتر خود را نشان می‌دهد که نمونه‌هایی از این مقایسه، در این مقاله صورت گرفته است. آشنایی با ویژگی‌های یاد شده، باعث می‌شود تا ضرورت مطالعه شاهنامه بزرگ بویژه برای نیروهای نظامی بیشتر احساس شود.

واژه‌های کلیدی: حماسه، شاهنامه، زبان حماسی، آرایه‌های ادبی، توصیف،

تشبیه، استعاره، تناسب لفظ و معنا.

۱- استادیار دانشگاه امام حسین (ع)

مقدمه:

زمینه معنایی هر سخنی، اقتضای استفاده از صورت زبانی خاصی را پیدا می‌کند که متناسب با آن باید از الفاظ و اصوات بهره جست. ساختار لحن و زبان و بیان در فضا سازی های گوناگون نقش بسیار مهم و اساسی را ایفا می‌کند. گاهی لحنی، فضای شادی آفرین در متن می‌سازد و گاهی هاله‌ای از اندوه تشکیل می‌دهد و گاهی در خواننده شور و هیجان و تحرک به وجود می‌آورد. شاعر هنرمند و توانا کسی است که بتواند میان زبان و بیانی که به کار می‌گیرد با زمینه معنایی سخن، هماهنگی و تناسب ایجاد کند تا خواننده با دریافت زیبایی آن به وجد آید و تأثیر التذاذ آن را دریابد.

در حقیقت یکی از مشخصه‌هایی که جوهر اساسی یک اثر ادبی را در معرض نقد، آشکار می‌سازد همین لحن و زبان گوینده آن اثر خواهد بود. در این میدان، شاید کمتر شاعری مانند فردوسی پیدا شود که با تسلط کامل بر زبان و مواد زبانی مثل نوع واژه‌ها، حروف، هجاها، اصوات و خواص و عوارض آنها و نیز با احاطه به هنر بلاغی خود با انواع موسیقی کلام، نوع واج آرای‌ها، اسجاع، تجانس، صدا معنایی و تصویرگری‌های زیبا بتواند آنچنان فضای حماسی و شکوهمندی را در اثر خود به وجود بیاورد که اینگونه بی‌نظیر و منحصر به فرد باشد.

فردوسی، یگانه‌تاز میدان حماسه:

حماسه‌پرداز بزرگ ایران و جهان، اثری را خلق کرد که همواره پس از وی همچنان پویایی و زنده بودن خود را حفظ کرده است و هیچ کس دیگری نتوانسته همچون او نبوغی در حماسه سرایی از خود نشان دهد. «با آن که همه ناظران حماسه ملی ایران از فردوسی و سبک او تقلید کرده‌اند، هیچ یک حتی استادترین آنان نتوانسته‌اند مانند فردوسی در سرودن داستان‌ها مهارت و قدرت خویش را آشکار کنند و کار شاعری را به ساحری رسانند». (صفا، ۱۳۶۹، ۳۴۱).

آهنگ شورآفرین پهلوانی در سخن پردازی و استفاده از تمام وسایلی که برای تحریک حسّ سلحشوری و تهییج روحیه دلاوری خواننده لازم است باعث شده که فردوسی این چنین حماسه زیبا و حرکت زایی را به جهان و جهانیان عرضه کند .

صاحب کتاب چهارمقاله ، نویسنده معروفی که تنها یک قرن و اندی پس از فردوسی می زیسته است در مورد زبان این شاعر هنرمند می گوید : « الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علّیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است.» (نظامی عروضی ، بی تا ، ۷۷).

تفاوت شاعری که صاحب سبک می شود و مقتدای شعرای پس از خود قرار می گیرد با شاعری که در راه تقلید از دیگران نیز چندان موفقیتی کسب نمی کند در همین ظرافت های هنری و زبان شاعرانه است . از میان هزاران شاعر زبان و ادب فارسی ، آنانی که سرآمد دیگران هستند و زبان را به قلّه های اعجاز رسانیده اند ، تعدادشان شاید به انگشتان یک دست هم نرسد . در بین همین نوابغ معدود ارکان ادب فارسی ، اعتقاد بعضی براین است که فردوسی از همه بزرگ تر است . البته چه بسا مقایسه میان این بزرگان ، کار درست و ممکن نباشد ؛ زیرا هرکدام سبک ویژه ای دارند و در زمینه استعداد و نوع و نبوغ خاصی سرآمده‌هستند .

دکتر رضا می نویسد : « قریب نیم قرن پیش در عالم جوانی ، روزی از ادیب پیشاوری پرسیدم که از میان فردوسی و سعدی و حافظ ، کدام را بزرگترین گوینده پارسی زبان می داند . ادیب چنین پاسخ داد : هزارسال پیش ، سوار دلاوری از خراسان در عرصه پهناور سخن فارسی به سرعت تمام به تاختن پرداخت . از میان هزاران سوار که از اکناف ایران گسترده در پی وی روان شدند کسی به گردش هم نرسید . تنها دوسوار چالاک چیره دست از شیراز توانستند مهمیز زنان ، خود را به نزدیک وی

برسانند . ولی سوار طوسی همچنان در پیشاپیش سواران در حال تاختن بود . » (رضا ، ۱۳۷۴ ، سی و پنج) .

لحن و زبان این کتاب حماسی آنچنان شکوهمند است که حتی در مواظ و نصایح نیز ، رنگ حماسی و والایی خود را از دست نمی دهد . گویا اندرزه‌های فردوسی هم « مانند سنان گیو در جنگ پشن » از جوشن نفوس مخاطبان می گذرد و بردشان می‌نشیند : به عنوان نمونه ، در دو بیت زیر می گوید کسی که دچار غرور علمی شود و گمان کند همه چیز را آموخته است ، روزگار ، او را به بازی نغز می کشاند و در پیش آموزگاری او را به شاگردی می نشاند تا نادانی او را به وی بفهماند :

چو گویی که وام خرد تو ختم	همه هرچه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار	که بنشاندت پیش آموزگار

(ج ۸ ، ص ۱۴۶)

اگر همین مضمون دو بیت فوق را با زبان شعرای دیگر مقایسه کنیم تفاوت لحن و بیان فردوسی با آن‌ها بهتر روشن می شود : رودکی (قرن سوم و چهارم) می گوید :

هر که نامخت از گذشت روزگار	نیز ناموزد ز هیچ آموزگار
ابوشکور بلخی (قرن چهارم) می گوید :	
مگر پیش بنشاندت روزگار	که به زو نیابی تو آموزگار

و سعدی (قرن هفتم) می گوید :

هر آن طفل کو، جور آموزگار	نبیند ، جفا بیند از روزگار
و حال یک باردیگر از زبان فردوسی :	
چو گویی که وام خرد تو ختم	همه هرچه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار	که بنشاندت پیش آموزگار



چنین خصیصه‌هایی است که خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به او قدرت و جسارت و شهامت می‌بخشد و به همین خاطر است که ما معتقدیم قشر نظامیان و سپاهیان این مرز و بوم باید بیشتر و بیشتر با شاهنامه مانوس باشند. مایه بسی تأسف است اگر یک فرد نظامی با این کتاب عظیم رزمی و حماسی بیگانه باشد. یکی از عواملی که در طول تاریخ از نبردهای گذشته‌های دور تاکنون و نیز در جنگ‌های نوین امروزی، همواره مورد توجه فرماندهان نظامی بوده و هست، تقویت روحیه و قدرت اراده جنگجویان و سپاهیان بوده است. بی گمان یکی از شیوه‌های بسیار تأثیر گذاری که می‌تواند این هدف را تأمین کند، همین زبان شکوهمند و تحرک بخش است. به راستی کیست که نداند وجود حماسه، آن هم با زبانی برجسته در میان ملتی، خود نوعی مکانیسم دفاعی و ابزار انگیزش حس سلحشوری در میان آن مردمی است که به آن افتخار می‌کنند و تأثیر آن را در تقویت روحیه سلحشوری و نظامی‌گری خود احساس می‌نمایند.

« گاه هیمنه و شکوه ابیات فردوسی به درجه ای است که موی براندام خواننده راست می‌کند و گاه لطف و زیبایی و دقت آن به حدی می‌رسد که عنان اختیار از کف می‌رباید. » (صفا، ۱۳۶۹، ۳۴۱).

نوری که از کتیبه درگاه بلند شاهنامه بر صحیفه دل خوانندگانش می‌تابد، به صورت پیدا و پنهان، همه درس استقامت و شهامت و جرأت و سلحشوری است. یکی از پژوهشگران شاهنامه می‌گوید: « امروز که به گذشته نگاه می‌کنم، آشکارا می‌بینم که خواندن شاهنامه در جوانی به من پایداری در سختی‌ها و دلیری و سرافرازی و بلندی منش آموخت. » (رضا، ۱۳۷۴، بیست و سه).

دکتر جوینی از شارحان شاهنامه در مورد تأثیر این کتاب عظیم می‌گوید که از کودکی در دبستان به دستور مدیرمدرسه، هرروز سروده‌هایی از داستان سیاوش را می‌خواندیم؛ به طوری که آنقدر پرشور بود که در کوچه‌ها و باغ‌ها هم با اشتیاق آن

را زمزمه می کردیم و « این سخنان همه جان و تن ما را فرا گرفته بود و دل ما را پراز خشم و کین می کرد و در اندیشه خود با هرگونه دشمنی و ترفند با این آب و خاک و یا هر نوع بیگانگی و بیگانه پرستی را خوار می شمردیم و برکارگزاران آن نفرین می فرستادیم . » (فردوسی، ۱۳۸۲، ۱۹).

تأثیر سخن فردوسی همیشه در طول تاریخ چنین بوده است . حتی در زمان خود فردوسی هم سخت دل ترین افراد را تحت تأثیر عظمت خود قرار می داده است . همان گونه که سلطان محمود غزنوی را - که خود ، فردوسی را رانده و تحت تعقیب قرار داده بود - به هیجان آورد و اعتراف کرد که از شعر او مردانگی می بارد و سپس از کرده گذشته و برخورد ناشایست خود با فردوسی پشیمان شد . می گویند :

« وقتی محمود به هندوستان بود و از آنجا بازگشته بود و روی به غزنین نهاده ، مگر در راه او متمرّدی بود و حصاری استوار داشت و دیگر روز محمود را منزل بر در حصار او بود . پیش او رسولی بفرستاد که فردا باید که پیش آیی و خدمتی بیاری و بارگاه ما را خدمت کنی و تشریف بپوشی و بازگردی . دیگر روز محمود برنشست و خواجه بزرگ بر دست راست او همی راند که فرستاده باز گشته بود و پیش سلطان همی آمد . سلطان با خواجه گفت : چه جواب داده باشد ؟ خواجه این بیت فردوسی بخواند :

اگر جز به کام من آید جواب
من و گرز و میدان افراسیاب
محمود گفت : این بیت که راست که مردی از او همی زاید ؟ گفت : بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمره ندید . محمود گفت : سره کردی که مرا از آن یاد آوردی که من از آن پشیمان شده ام . آن آزاد مرد از من محروم ماند . به غزنین مرا یاد ده تا او را چیزی فرستم ... »
(نظامی عروضی ، بی تا ، ۸۰).

اهمیت زبان و ابهت بیان :

استعداد قدرتمند فردوسی در لحن شعر حماسی ، او را از همه ممتاز کرده است . سخنی که درخصوص خواب سعدی - جدای از درستی و نادرستی آن - مشهور است نشان دهنده تفاوت زبان حماسه و غیرحماسه است . می دانیم که وزن و بحر عروضی بوستان سعدی با شاهنامه فردوسی یکسان است ؛ یعنی هردو در بحر متقارب سروده شده است . بیتی در بوستان هست که می گوید :

خدا کشتی آنجا که خواهد بُرد اگر ناخدا جامه بر تن درَد
می گویند بعد از سرودن این اشعار ، شبی فردوسی به خواب سعدی می آید و می گوید : اگر ما می خواستیم چنین بیتی بگوییم این گونه می گفتیم :

بَرَد کشتی آنجا که خواهد خدای اگر جامه برتن درَد ناخدای

همان طور که مشاهده می شود واژگان هردوبیت ، تفاوتی با هم ندارد . اما نوع ترکیب و ترتیب کلمات ، زبان را کاملاً متحوّل ساخته و شکوه و عظمت لحن فردوسی را نشان داده است . همین تفاوت در زمینه ها و ابعاد دیگر شعر فردوسی هم دیده می شود . اصولاً انتخاب کلمات متناسب با زمینه معنایی ، طرز بیان ، همنوایی و تناسب بین صامت ها و مصوّت ها و ... ظرافت هایی است که هنر و مهارت شاعر را آشکار می سازد. هر نوعی از اشعار و انواع ادبی هم زبان و شرایط خاص خود را می خواهد که قابل تعمیم به انواع دیگر نیست. باز برای روشن ترشدن مطلب نمونه ای دیگر از سعدی ذکر می کنیم . همه می دانند که سعدی شاعر توانمند ، زبردست و همه فن حریفی است که هنر خود را در فنون و شقوق گوناگون ادبی آزموده و حقیقتاً هم کمال تبخّر خود را نشان داده است ؛ اما در عرصه حماسه گویی به گونه ای سخن می گوید که هر خواننده ای به وضوح درمی یابد که او استعداد گفتن شعر حماسی را ندارد .

این شاعر در بوستان می گوید : پراکنده گویی که سخن او را شنیده ، گفته است که سعدی در شیوه های گوناگون شعری، فکر بلیغ و رأی بلندی دارد ، اما

شیوه رزمی و حماسی بر دیگران (فردوسی) ختم شده است . سعدی از این سخن به خشم آمده و می گوید من در شعر حماسی هم می توانم تیغ زبان برکشم . آنگاه برای اثبات ادعایش حکایتی به اصطلاح حماسی می گوید . در اینجا چند بیتی از آغاز این حکایت را ذکر می کنیم تا خوانندگان ، خود آن را با زبان فردوسی بسنجند و به داوری بنشینند :

مرا در سپاهان یکی یار بود	که جنگاور و شوخ و عیار بود
مدامش به خون دست و خنجر خضاب	برآتش دل خصم از او چون کباب
ندیدمش روزی که ترکش ^۱ نبست	زپولاد پیکانش آتش نجست
دلاور به سرپنجه گاو زور	زهولش به شیران در افتاده شور
به دعوی چنان ناوک ^۲ انداختی	که عذرا ^۳ به هریک دو انداختی
چنان خار در گل ندیدم که رفت	که پیکان او در سپرهای جفت ^۴
نزد تارک ^۵ جنگجویی به خشت ^۶	که خود ^۷ و سرش را نه درهم سرشت
چو گنجشگ روز ملخ در نبرد	به کشتن چه گنجشگ پیشش چه مرد ...

(سعدی ، ۱۳۸۴ ، ۱۳۶ و ۱۳۷)

با یک تحلیل اجمالی و نگاهی کوتاه به شعر فوق به وضوح درمی یابیم که :

(۱) وزن شعر و موسیقی عروضی آن در بحر متقارب یعنی همان وزن شاهنامه فردوسی (فعولن فعولن فعولن فعل) و متناسب با حماسه است ؛ اما از نظر

۱- جعبه یا کیسه تیردان

۲- نوعی تیر کوچک

۴- خمیده

۵- فرق سر

۶- نیزه کوچک

۷- کلاهخود، کلاه جنگی

موسیقی درونی یعنی آهنگ کلمات و صامت ها و مصوّت ها ، هیچ سنخیتی با شعر حماسی ندارد . از همان آغاز حکایت ، کلمات را با چندین مصوّت بلند و کشیده بیان کرده است که شایسته حماسه نیست . در همین بیت اوّل ده مصوّت بلند به کار برده است . شعر حماسی باید با مصوّت های کوتاه و کوبنده و ضربتی همراه باشد . آن را بسنجید با اشعار فردوسی :

بدو گفت رستم که ای شیر خوی تو را گر چنین آمدست آرزوی
تنت برتک رخس مهمان کنم سرت را به کوپال درمان کنم

(ج ۶ ، ص ۲۷۰)

۲) بسیاری از کلماتی که در این شعر به کار رفته، شایسته شعر غنایی است نه حماسی . واژه هایی مثل : یار ، شوخ ، عیار ، خضاب ، کباب و حیواناتی که در این شعر از آن ها نام برده است ، مثل گنجشگ و ملخ حیواناتی کوچک هستند که ذکر نام آن ها در شعر حماسی ، تنها آن را خنده دار می کند . حال این مطلب را مقایسه کنید با فردوسی که به کمتر از شیر و پیل و نهنگ و گراز و پلنگ قانع نیست :

به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ سوار اندر آیند هر سه به جنگ

(ج ۴ ، ص ۱۹۵)

۳) تشبیهات و استعارات در این شعر که آن را حماسه می نامد بسیار سخیف و ضعیف است . یک شاعر حماسه پرداز چگونه می تواند به خود اجازه دهد پهلوانی را که در قدرت و شجاعت می ستایید به گنجشگ تشبیه کند ؟ کجای این تشبیه با شعر حماسی سازگار است ؟ فردوسی در توصیف رستم و در مقام تشبیه ، او را به پیلی مانند می کند که سوار بر رخی می مانند کوه گنگ است :

یکی ژنده پیل است برکوه گنگ اگر با سلیح اندر آید به جنگ

(ج ۶ ، ص ۲۷۲)

یا آن بیت که سعدی فرو رفتن تیرهای یار جنگجوی خود را به فرورفتن خار در گل مانند می کند ، گویا سعدی در کنار باغ و چمنزار خود نشسته و شعر غنایی می سراید و فراموش کرده که می خواهد اشعار حماسی بگوید .

چنان خار در گل ندیدم که رفت که پیکان او در سپرهای جَفت
« هوراس معتقد است که اختیار لحنی مغایر با لحن بایسته اثر ، آن را از وحدت ساقط می کند . مثلاً در آمیختن حماسه با لحن رقیق و سوزناک غنایی که حاکی از عواطف رقیق است و برعکس » . (حمیدیان ، ۱۳۸۳ ، ۴۶۰)

حال این اشعار سعدی را با ابیات زیر از توصیفات جنگی فردوسی مقایسه کنید و قدرت حماسی آن جهان پهلوان رزم سرای ادب پارسی را دریابید :

زد و رویه تنگ اندر آمد سپاه	یکی ابر گفتی برآمد سیاه
که باران او بود شمشیر و تیر	جهان شد به کردار دریای قیر
زپیکان پولاد و پرّ عقاب	سیه گشت رخشان رخ آفتاب
سنان های نیزه به گرد اندرون	ستاره بیالود گفتی به خون
چرنگیدن گرزّه گاوچهر	توگفتی همی سنگ بارد سپهر
به خون و به مغز اندرون خارو خاک	شده غرق و برگستوان چاک چاک
همه دشت یکسر پر از جوی خون	به هرجای چندی فگنده نگون

(ج ۴ ، ص ۲۴۲)

مهارت فردوسی تنها در آنچه از کلمات و ترکیبات و تشبیهات و تصویرات گفته شد ، خلاصه نمی شود . او آنچنان بر ابعاد گوناگون زبان شعری و حماسی تسلط دارد که حرف حرف اشعارش دارای ظرافت های گوناگونی است . مثلاً صرف نظر از تصویرسازی های زیبا در ابرسیاه و باران آن ، سیاه شدن جهان و تاریکی آفتاب ، خون آلود گشتن ستارگان ، سنگ باریدن آسمان و ... ، با کمی دقت مشاهده می شود که حروف و صداها هم به گونه ای انتخاب شده اند که تداعی های ذهنی متناسب با معنا را



ایجاد می کند. مثلاً تکرار حرف « پ » در بیت سوم، تداعی صدای پرواز تیرهایی را به وجود می آورد که پرّ عقاب را بر آن نشانده اند و مشدّد خوانده شدن « پرّ » نیز بر این تداعی می افزاید. همین طور تکرار حرف « گ » (پنج بار) در بیت پنجم، صدای فرود آمدن گرز را به ذهن متبادر می سازد.

مثل بیتی که رستم در پاسخ به اشکبوس، پهلوان قدرتمند تورانی می دهد. وقتی اشکبوس نام رستم را جويا می شود، او پاسخ می دهد که:

مرا مادرم نام، مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

(ج ۴، ص ۱۹۵)

در مصراع دوم، واج آرای زیبا در حروف « ت » و « ک » و آمیزه این دو و ایجاد مصوّت های انسدادی به گونه ای است که الفاظ هم مثل معانی، گویی مثل پتکی برفرق طرف مقابل فرود می آید. از نوع همین هنرهای توانای شاعرانه است که فردوسی توانسته گوی سبقت را از همه حماسه سازان دیگر برآید و به قولی: « در حالی که در هر مکتب و نوع و قالب شعری دیگری، دست کم سه چهار شاعر همطراز یا قَدَر داریم، در زمینه منظومه حماسی هیچ کس به اصطلاح تا قوزک پای فردوسی هم نرسیده است. » (حمیدیان، ۱۳۸۳، ۲).

واج آرای و تداعی های ذهنی در حماسه فردوسی:

فردوسی به طور شگفت آوری بر واژگان و حروف و اصوات احاطه دارد. او می داند در کجای سخن از چه حروف و صداهایی استفاده کند. خواص ذاتی و عرضی حروف و مخارج ادای اصوات را به خوبی می شناسد و متناسب با زمینه معنایی سخن آن ها را به کار می گیرد. این هم که گفته می شود در متن حماسی باید مصوّت ها کوتاه و کوبنده باشد نه بلند و کشیده، یک حکم کلی نیست. بستگی به مورد کاربرد و زمینه معنایی سخن دارد.

در داستان رستم و اسفندیار ، در آنجا که رستم به مهمانی اسفندیار رفته و منتظر گسترده شدن خوان طعام هستند ، هرکدام از مفاخرات خود سخن می گویند و هنرهای گذشته و حال خود را به رخ یکدیگر می کشند و گفتگوهای آن ها به درازا می کشد تا جایی که تحمل اسفندیار تمام می شود و با عتاب می گوید :

شکم گرسنه روز نیمی گذشت زپیکار گفتار بسیار گشت

(ج ۶ ، ص ۲۶۵)

فردوسی همین مضمون را که دلالت بر طولانی شدن کلام و درنگ و معطلی زیاد دارد با آوردن چند مصوّت بلند پشت سرهم در مصراع دوم متناسب ساخته است . مصوّت بلند ، خاصیت کشش دارد و خود متضمّن درنگ و طولانی شدن است و فردوسی با تسلّط برگفتار ، این گونه بین لفظ و معنا تناسب برقرار کرده است .

در بعضی موارد ، مفهوم بیت مقتضی داشتن صداهاى بلند است و خود ، موجد لحن رزمی و آهنگ پهلوانی می گردد ؛ مثل :

دلیران توران و کند آوران کشیدند شمشیر و گرز گران

که یکسر بکوشیم و جنگ آوریم جهان بردل طوس تنگ آوریم

(ج ۴ ، ص ۱۲۶)

و یا :

گرازان سواران دمان و دنان به دندان زمین ژنده پیلان کنان

(ج ۵ ، ص ۸۱)

در ابیات فوق ، تکرار واج « ن » و هجای « ان » ، تداعی کننده آهنگی جنگی است و گویا در میدان نبرد بر طبل و کوس رزم می کوبند .

همین تداعی صدای طبل (پُم پُم طبل) را در بیت زیر با تکرار واج « پ »

مشاهده می کنیم :



تیره زنان پیش پیلان به پای زهر سو خروشدن کرّ نای

(ج ۱، ص ۱۱۶)

باز در بیت زیر، تکرار واج «چ»، تداعی کننده صدای سنج است که باتوجه به مفهوم بیست و به کاربردن چنگ و زنگ، تناسب زیبایی را ایجاد کرده است. به خصوص این که علاوه بر موسیقی درونی در تکرار واج ها، در موسیقی کناری یعنی کلمات قافیه هم (چنگ، زنگ)، ایجاد کننده صدای دنگ دنگ نیز هست:

چه آوای نای و چه آوای چنگ خروشدن بوق و آوای زنگ

(ج ۱، ص ۲۳۱)

در بیت زیر نیز، صداها کشیده، تداعی کننده درازی راه آ و زیاده خواهی است که اگر کسی دچار بیماری آ و شد سیری ناپذیر می شود و برای راه او پایانی متصور نیست.

همه تا در آ و رفته فـراز به کس برنشد این در راز باز

(ج ۲، ص ۱۶۹)

بیت فوق، علاوه بر تکرار صداها کشیده و جناس های زیبا در کلمات آ و باز، راز و فـراز، واج آرای در حرف «ز» و نیز «ر» دارد که متناسب با زمینه معنایی بیت است.

نمونه هایی از این دست در شاهنامه بسیار است. موارد زیادی که هم در تداعی های ذهنی بارز است و هم در موسیقی سازی ایات تأثیر گذار. شاهنامه، هم از نظر موسیقی عروضی که وزن اشعار را تشکیل می دهد یعنی بحر متقارب، با موضوع حماسه سازگار است و هم با هنر شگرف شاعر در موسیقی درونی که نتیجه همین انتخاب و کاربرد صامت ها و مصوّت هاست و هم در موسیقی کناری که نوعی استفاده از قافیه ها و ردیف هاست از نمونه های شاخص آثار ادبی محسوب می شود.

« موسیقی نیرومند و آشکار کلام ، کیفیتی سراسری در شاهنامه است . آنچنان که این نگارنده متمایل بدان است که کمیت و کیفیت این موسیقی را بیش از تمامی متون شعری فارسی اعم از متون حماسی و غنایی بداند . » (حمیدیان ، ۱۳۸۳ ، ۴۴۰)

تصاویر هنری و توصیفات جنگی:

نوع ترکیب سازی و تصویرپردازی های شاهنامه به گونه ای است که گویی جهان را در بیان این زبان با خود همراه می سازد و همه چیز رنگ حماسی پیدا می کند . در توصیف صحنه های جنگی گاهی فلک و ملک و ستاره و آسمان هم بازیگری می کنند تا بر عظمت داستان ها بیفزایند و این بهترین شیوه اغراق شاعرانه است که در عین حال طبیعی بودن خود را هم حفظ می کند . مثل آنجا که قضا و قدر الهی هم گویی بردستان هنرمند رستم پهلوان بوسه می زنند :

بزد بربر و سینه اشکبوس سپهر آن زمان دست او داد بوس
قضا گفت گيرو قدر گفت ده فلک گفت احسنت و مه گفت زه

(ج ۴ ، ص ۱۹۷)

یا در جنگ بزرگ ایران و توران که کیخسرو به انتقام سیلوش سپاه آراسته و افراسیاب به انتقام پیران . در این نبرد بزرگ ، دو سپاه انبوه رویاروی یکدیگر آرایش جنگی گرفته اند ؛ اما هیچ کدام اقدام به حمله نمی کنند . صحنه نبرد ، عظیم و سهمگین است اما فضا آرام و هولناک . این درنگ طولانی سه شبانه روز ادامه دارد و نتیجه این جنگ معماگونه بر کسی روشن نیست . حتی پیشگویان و منجمان هم از سرنوشت آن عاجز و درمانده شده اند . فردوسی با این بیان که حتی سپهر هم در این جنگ تنها تماشاگر است به عظمت توصیف خود افزوده است :

سپهر اندر آن جنگ نظاره بود ستاره شمر سخت بیچاره بود

(ج ۵ ، ص ۲۵۷)



فردوسی در کاربرد آرایه ها و تشبیهات و استعارات نیز به گونه ای عمل می کند که خواننده در فهم آن دچار ابهام و سردرگمی نشود و توجه او از فضای داستان به پیچیدگی های لفظی و معنوی منحرف نگردد. شدیدترین اغراق و مبالغه و غلو شاهنامه هم آنچنان طبیعی می نماید که گویا ذهن، آن را واقعی می پندارد:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

یا تشبیهاتی نظیر آنچه در ابیات صفحات پیش گذشت مثل: یکی ابر گفتی برآمد سیاه، که باران او بود شمشیر و تیر، جهان شد به کردار دریای قیر و ...

اسکندرنامه نظامی گنجوی یک اثر حماسی است اما از این جهت یعنی از نظر کاربرد روان و طبیعی تشبیهات و استعارات هرگز قابل قیاس با شاهنامه نیست. در حماسه نباید ذهن خواننده به چیزی جز معنا و فضای صحنه های داستان آشفته شود. باید بتواند خواننده را قدم به قدم با حوادث داستان به پیش ببرد و خواننده هم باید حضورش را مدام احساس کند. به نمونه زیر از استعارات اسکندرنامه توجه کنید: « نظامی در اسکندرنامه با کاربرد فراوان استعاره، آن هم از نوع دقیق آن، برخلاف مقتضای حماسه عمل کرده است. همه مثال های زیر که مربوط به توصیف میدان جنگ است مشت نمونه خروار است:

عقیق از شبه آتش افروخته شبه گشته ز آتش سیه سوخته

سبک شد شبّه گشت گوهرگران چنین است خود رسم گوهرگران

اسیر سمن برگ شد مشک بید غراب سیه، صید باز سپید

(شرف نامه / ۱۲۹-۱۳۰)

عقیق و گوهر و سمن برگ و بازسپید، استعاره از رومیان و شبّه و مشک بید و غراب، استعاره از زنگیان است. » (حمیدیان، ۱۳۸۳، ۴۱۱).

نظیر این استعارات برای خواننده، بسیار دیرپاب است.

خوانندگان حماسه ، معمولاً توده مردم هستند نه قشر متخصص اهل فن . این زبان مناسب با حماسه نیست ؛ زیرا خواننده در دنبال کردن حوادث داستان ناگهان به خاطر تعمق در فهم معنا ، متوقف و رشته حضورش در فضای کلام قطع می شود . این گونه استعاره ها را در شاهنامه نمی توان پیدا کرد . رمز موفقیت فردوسی که با این شاهکار با عظمت خود ، تمام آثار حماسی دیگر ادب فارسی را تحت شعاع هنر شگرف خود به فراموشی سپرده است در همین توانمندی بالای هنری و بلاغی و استعداد قدرتمند ذهنی اوست و اصولاً فردوسی همواره تشبیه را براستعاره ترجیح می دهد ؛ زیرا معمولاً استعاره دیرپای و بیشتر شایسته اشعار غنایی و قصاید مدحی است . تشبیهات و تصویرهای شاهنامه بسیار جذاب و دلشین و شیرین است و خواننده بدون توجه به کاربرد آرایه ای و بلاغی ، ناخودآگاه از خواندن آن لذت می برد . تشبیه سازی و تصویرپردازی هنرمندانه فردوسی در ابیات زیر ، در مورد سوار شدن اسفندیار بر اسب خویش ، نمونه ای از شواهد فراوان بر ادعای مذکور است :

چو جوشن بپوشید پرخاشجوی	ز زور و زشادی که بود اندر او
نهاد آن بن نیزه را بر زمیــــ	ز خاک سیاه اندر آمد به زیــــ
به سان پلنگی که بر پشت گور	نشیند برانگیزد از گور ، شـــــور

(ج ۶ ، ص ۲۷۹)

« فردوسی تا آن حد ، خوب از عهده وصف میدان های جنگ ، اوصاف پهلوانان ، توصیف جنگ های تن به تن ، نعت مناظر مختلف طبیعت و امثال این ها برآمده است که در زبان فارسی ، شاعری را از این جهت همدوش او نمی توان شمرد . فردوسی آنچه را که وصف می کند تجسم می دهد و ایــــن نماینده کمال قدرت شاعر در بیان مطالب و بهترین وصف آن است که موصوف در برابر خواننده مجسم و مشخص شود . » (صفا ، ۱۳۶۹ ، ۲۳۱ و ۲۳۲)

نمونه ای دیگر از این گونه توصیف و تشبیه در تصویری از صحنه نبرد :

همی گرز بارید همچون تگرگ زمین پر ز ترگ^۱ و هوا پر زمرگ
سر از تیغ ، پرآن چو برگ از درخت یکی ریخت خون و یکی یافت تخت
همی موج زد خون برآن رزمگاه سری زیر نعل و سری با کلاه
نداند کسی آرزوی جهان نخواهد گشادن به ما برنهان

(ج ۶، ص ۲۰۸)

در این ابیات ، طبیعی بودن تشبیهات در عین اغراق ، برخواننده آشکار است .
فرود آمدن گرزها به باریدن تگرگ ، پریدن سرها از شمشیرها به ریختن برگ ها از
درختان ، موج زدن خون از بسیاری کشته ها و نیز پرشدن زمین از کلاه خودها و آسمان
و فضایی پر از مرگ ، تشبیه ها و تصویرهایی است که چنین حماسه ای را می سازد
. علاوه براین ، ظرافت های هنری که نمونه هایی از آن در صفحات قبل به آن اشاره شد
در این ابیات نیز وجود دارد ؛ مثل واج آرای و تکرار حرف « گ » و نیز « ه » در بیت
اول که منطبق بر معنا ، تداعی کننده صدای فرود آمدن و برخورد گرز نیز هست و یا
واج آرای در حرف « ر » و نیز « خ » در بیت دوم که اضافه بر موسیقی درونی ، تناسب
لفظ و معنای زیبایی را هم به وجود آورده است .

در پایان ، با ذکر توصیفی دیگر در چهار بیت زیر که گویای زبان تأثیر گذار و
پهلوانانه فردوسی است مقاله را به انجام می رسانیم :

ز تیغ و ز گرز و ز کوس و ز گرد سیه شد زمین ، آسمان لاژورد
تو گفتی به دام اندر است آفتاب و گر گشت خم سپهر اندر آب
همی چشم روشن ، عنان رانیدید سپهر و ستاره ، سنان را ندید
زدریای ساکن چو برخاست موج سپاه اندر آمد همی فوج فوج

(ج ۴، ص ۲۶)

منابع و مآخذ :

- حمیدیان ، سعید (۱۳۸۳) : درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی ، تهران ، انتشارات ناهید.
- رضا ، فضل ... (۱۳۷۴) : پژوهش در اندیشه های فردوسی ، تهران ، انتشارات علمی و فرهنگی.
- سعدی ، مصلح بن عبدا... (۱۳۸۴) : بوستان ، تصحیح غلامحسین یوسفی ، تهران ، انتشارات خوارزمی.
- شمیسا ، سیروس (۱۳۷۴) : کلیات سبک شناسی ، تهران ، انتشارات فردوس.
- صفا ، ذبیح ... (۱۳۶۹) : حماسه سرایی در ایران ، تهران ، امیرکبیر.
- فردوسی ، ابوالقاسم (۱۳۸۲) : شاهنامه ، شرح دکتر عزیزا ... جویی ، انتشارات دانشگاه تهران.
- فردوسی ، ابوالقاسم (۱۳۷۶) : شاهنامه (چاپ مسکو) ، به کوشش دکتر سعید حمیدیان ، تهران ، نشر قطره.
- نظامی عروضی ، احمد بن عمر بن علی (بی تا) : چهارمقاله ، تصحیح علامه قزوینی ، انتشارات جاویدان.